

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله که ماه مبارک رمضان فرا رسید و دعوت الهی برای بار دیگر شامل حال ما شد، قدر این ماه را اولیاء خدا می‌دانند و آنها می‌فهمند که در این ماه چه خبر است و چه مسائلی در این ماه خداوند برای ما بندگان در نظر گرفته است. جدا عجیب است، عجیب است دیدگاهی که اهل ظاهر نسبت به این تکالیف دارند و دیدگاهی که اولیاء و اهل باطن در این جا دارند، بین زمین و عرش خدا فاصله است! یعنی تفاوت بین این ها و بین آنها همان تفاوت در مدرکات است که بین زمین و بین عرش اختلاف و فاصله است.

وقتی که ماه رمضان می‌آید اهل ظاهر این را یک تکلیف و یا به عبارت دیگر یک تحمیل تلقی می‌کنند! خب دیگر چکار کنیم؟! از ناحیه خدا آمده است! و تکلیف است و چاره ای نداریم! یک ماه صبر کنیم به هر جان کنندی که است، به هر مشقتی که هست، مجبوریم! و اگر انجام ندهیم خلاصه خطاب و عتاب و عقاب و چوب و فلک در کار است! این دیدگاه اهل ظاهر است با تصور خوشبینانه نسبت به آنها که بالاخره این یک ماه تمام می‌شود و می‌رود.

ما یک وقت در مکه بودیم در همان زمان مرحوم آقا که به اتفاق چند نفر از دوستان مشرف شده بودیم ظاهراً همان سالهای آخر حیات ایشان بود، بله، بله سالهای آخر بود که من مشرف شده بودم به قم، بله، یک نفر آن جا از دوستان بود در مدینه صحبت می‌کردیم و خلاصه راجع به این که بالاخره باید استفاده کرد از این ایام، در این ایام فرصت را غنیمت شمرد، بله که دیگر ممکن است توفیق برای انسان حاصل نشود، بعد یکدفعه دیدیم که این آقا خودش درآمد گفت بله اتفاقاً همین طور است ما هم با آن هم اتاقی که بودیم همین را می‌گوییم، می‌گوییم بالاخره تمام می‌شود! می‌رویم سر زن و بچه خودمان! می‌رویم! تمام می‌شود این چند روز و خلاصه می‌گذرد، می‌گذرد...!! خنده‌مان گرفته بود از این "بالاخره تمام می‌شود می‌رویم سراغ زن و بچه صبر کنید" به آن هم اتاقیها دلداری می‌دهم صبر کنید یک چند روزی تمام می‌شود و می‌رویم....

حالا شما این دیدگاه را نگاه کنید بگذارید پیش دیدگاه امام مجتبی علیه السلام که بیست و پنج بار با به مکه مشرف می‌شوند ۲۵ بار مشرف می‌شوند که بیشتر آن با پای پیاده بوده، درست، این را بگذارید در کنار دیدگاه موسی بن جعفر علیه السلام که شقیق بلخی آن داستان را با آن حضرت در

راه دارد و از حالات آن حضرت حکایتها دارد این را بگذارید پیش آن دیدگاهی که می‌گوید اگر انسان تمام عمر خود را در راه حرکت به مکه بگذراند و در آخر عمر به مکه برسد یعنی وقتی که حج بر او واجب می‌شود، -البته با آن کیفیت استطاعتی که خب تفاوت می‌کند با سایر دیدگاه‌ها و با سایر انظار و آرای که در باب مقدمه و جویبه که حصول استطاعت است مطرح است- اگر شخصی از موطن خود حرکت کند و در آخر عمر به مکه برسد این به مقصد رسیده است و کار زیادی را انجام نداده، این دیدگاه را بگذارید پیش آن دیدگاهی که می‌گوید و می‌فرماید که اگر کسی برای زیارت علی بن موسی الرضا از آن طرف کره زمین حَبِوًّا عَلَی الثَّلَجِ - خودم با گوش خودم شنیدم- روی یخ سینه خیز بیاید تا به زیارت مرقد مطهر آن حضرت مشرف شود کاری انجام نداده، کاری انجام نداده، درست، آن وقت می‌فهمیم که تفاوت در مراتب به چه گونه است و تفاوت در افکار به چه گونه است، به چه نحو است و تفاوت در مدرکات به چه گونه است، مدرکات به چه نحو است.

من خود تجربه‌ای داشتم، ماه مبارک رمضان را در خدمت بزرگان اولیاء، چه مرحوم والد چه غیر آنها و مسائلی را که از آنها می‌دیدیم و می‌شنیدیم واقعا به نحوی است که فقط حسرت آن را می‌توانم الان داشته باشم نسبت به ماه مبارک رمضان فقط حسرت آن حالات و آن تصورات را داشته باشم. بزرگان برای حلول ماه رمضان بی تاب می‌کردند، می‌دانید یعنی چه؟ می‌گفتند چرا نمی‌آید؟ چرا ماه رمضان نمی‌آید؟ چه می‌فهمیدند آنها که این گونه در این وضعیت بودند؟ چه احساسی داشتند؟ چه احساسی داشتند؟

بنده خودم در یک مجلس افطاری بودم که حدود ۵۰ نفر یا بیشتر از اهل علم، اسم نمی‌برم حالا دیگر مال کجا و چی همین قدر سربسته و در بسته که در میان آنها علما و فقها مجتهدین و و و و چه عرض کنم در مجلس افطار شب ۱۶ یا ۱۷ بود، نمی‌دانم، می‌گفتند هوا گرم است آقا! ده روز صبر کنید تمام می‌شود!! دیگر تمام می‌شود، دیگر راحت می‌شویم!! راحت می‌شویم!! می‌گفتند راحت می‌شویم!! که من که سنم آن موقع حدود ۱۴ یا ۱۵ ساله بود یک بچه ۱۴ یا ۱۵ ساله بودم داشتم از تعجب شاخ درمی‌آوردم که دارم چه می‌شنوم، اینها را ببین اا شانزده هفده روز از ماه رمضان گذشته یک خرده تشنگی و عطش و فلان آقا این حرفها صبر کن راحت می‌شویم!! چه خبر است نق می‌زنی؟ چه خبر است؟ یا آن کسی که وقتی ماه رمضان می‌خواهد تمام بشود، -استاد مرحوم آقا- ماتم می‌گیرد ای وای ماه رمضان دارد تمام می‌شود، چقدر فرق بین این انظار است؟ چقدر فرق است؟ این چه می‌فهمد و او چه می‌فهمد؟ او چه درک می‌کند و آن چه درمی‌یابد؟ آن چه احساسی دارد....

بله بالاخره هم آنها به حمدالله از عقلای قوم هستند و هم اینها اگر عقلی باشد خب بالاخره در اینها هست بالاخره اگر یک عقلی وجود داشته باشد در اینها است.

چه برداشتی است که وقتی ماه رمضان تمام می‌شود به شکرانه این ماه به عتبات عالیات مشرف می‌شدند و مشاهد مشرفه را زیارت می‌کردند و حتی مزار فرزندان آنها را هم زیارت می‌کردند به شکرانه این که در این ماه مظفر و پیروز به در آمدند و از این مهمانی الهی بهره‌مند شدند، چه گیرشان آمده بود؟ اینها چه گیرشان آمده بود؟ چه به دست آورده بودند؟ اینها دکور بوده؟! دکور بوده؟! آن کسی که در عالم تنهایی خودش حرکت می‌کند وقتی که به این جاها می‌رود به کسی نمی‌خواهد نشان بدهد، کسی از احوال او مطلع نیست که بخواهد دکوربازی و تئاتر دربیورد برای من و شما، پس چه بوده؟ قضیه بیخود نیست که رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌فرماید: *فَإِنَّ شَقِيَّ مَنْ حَرَّمَ رِضْوَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ*، شقی یعنی آن کسی که پرده قساوت و ندای دورباش بر دامن او افتاده است و قلب او را فراگرفته و از رحمت خدا محروم شده این را می‌گویند شقی، راجع به ابن ملجم داریم دیگر اشقی الاولین و الآخین شقی‌ترین اولین و آخرین کسی که از رحمت خدا به دور است و دیگر بین او و بین خدا فاصله افتاده خدا کاری به او ندارد شقی به کسی گفته می‌شود، -کلام رسول خدا است- که در این ماه از رحمت خدا محروم باشد، این دیگر خیلی باید عجیب باشد، خیلی باید عجیب باشد، مثل آبی که دارد از یک جا می‌ریزد، آبخاری است دارد از یک جا می‌ریزد و شخصی از زیر آن آبشار دارد عبور می‌کند ولی آبشار او را خیس نمی‌کند!! مگر می‌شود؟ مگر می‌شود؟ آدم یک دوش باز باشد از زیر آن رد بشود خیس می‌شود، سر تا پای او، حالا یک آبشار دارد می‌ریزد به چه وسعت، آبشار نیاگارا دارد می‌آید و این هم دارد از زیر آن رد می‌شود مگر می‌شود خیس نشود؟ ماه رمضان این است، ماه رمضان ماهی است که خدا همه آبهای آسمان را ول کرده پایین دارد می‌آید، آبشار دارد می‌آید، آن وقت کسی که خیس نشود، تر نشود، از این آب به او نخورد، این آدم است؟ به این می‌شود گفت آدم؟ این باید چکار کند؟ در یک همچین وضعی که خدا به این نحو برای او در رحمت را باز کرده و این محروم آمده و رفته این جا است که تعبیر خیلی تعبیر تند است حضرت می‌فرماید *فَانِ الشَّقِيَّ*، شقی یعنی کسی که اصلا تمام درهای رحمت به روی او بسته است و هیچ امیدی به او نیست، هیچ روزنه ای نیست، این کسی است که بیاید و این ماه را بگذراند و مشمول رحمت خدا نشود، در دلش احساس نور نکند، در دلش تغییر مشاهده نکند، نسبت به اول ماه در خود سبکی نبیند، در خود نشاط عبادت نبیند، در خود سنگینی احساس کند، عجب بدبختی است، عجب بیچاره‌ای باشد، چقدر باید بیچاره باشد، چقدر باید بدبخت باشد، بله این

است دیگر معنایش، اگر در سایر ماهها ما می رفتیم در می زدیم و در می کوبیدیم، یا الله می گفتیم، ولی در این ماه درها باز شده و ما را هل می دهند، شقی کسی است که جلوی هل دادن را دارد می گیرد، نه این که خودش بخواهد هل بدهد، به عکس ماههای دیگر، یعنی دارند هلش می دهند این هی دارد ممانعت می کند، هی دارد ترمز می زند، هی دارد ترمز می زند.

یک وقت من این قضیه را نقل کرده بودم که مرحوم آقا می فرمودند که یک گروهی در یک زمانی رفته بودند برای حج در آن ایامی که درب کعبه را باز می کنند و کعبه را شستشو می دهند و معطر می کنند خب عده ای را آن جا راه می دهند می برند در همان بیت درب را باز می کنند افراد می آیند، از مسئولین، از همان حکام، آن جا می آیند برای این مسئله، عده ای از این جا رفته بودند در همان زمانهای سابق، خیلی سابق، خب در میان اینها افرادی بودند که اینها به حسب ظاهر سر و وضع خوبی نداشتند، وضعیت اینها وضعیت مناسبی نبوده، اوضاع و احوالشان اوضاع و احوالی نبوده، اهل نماز نبودند، اهل نماز نبودند، اصلا اهل عبادت نبودند، کار خلاف می کردند، افراد همچنین خیلی علیه السلامی به قول ما نبودند، یک شخص نقل می کرد می گفتم من خود شاهد بودم که وقتی که وارد این مکان مقدس شدیم یک مرتبه نفهمیدیم چه شد که یک حالتی آمد بر همه عارض شد و همه را در خود گرفت به نحوی که همه از خود بیخود شده و شروع کرده بودند به گریه و زاری و عجیب این جا که بعضی از آن افرادی که ما باور نمی کردیم اینها مشمول رحمت خدا بشوند و مشمول اینها بشوند حال آنها از همه بدتر بود می گفتم خودم شاهد بودم می دیدم همه اینها سرشان را همین طور هی با سر از عقب می زدند به دیوار کعبه و حالیشان نبود، گفتیم خدایا چکار داری می کنی، نگاه کن این را، نگاه کن، این را نگاه کن // اینها را چه وضعی است؟ چه داستانی است؟ چه حکایتی است که ما داریم می بینیم؟

خب ببینید رحمت خدا به این نحو است. درست، این یک قضیه، یک شخص دیگری به خود من می گفت این دیگر مربوط به خود بنده است، می گفت یک نفر برایش تعریف کرده بود که در یکی از همین سفرهایی که مشرف شده بود به حج - خنده ام می گیرد واقعا از چه مسائلی چه چیزهایی همین قضیه تکرار شده بود نمی دانم روز هشتم است یا روز نهم است که این مراسمی هست و کعبه را تنظیف می کنند با گلاب و اینها و خلاصه ظاهرا روز هشتم باید باشد یا هفتم یا هشتم - می گفتم رفته بودیم در آن جا و بعضی ها آمده بودند خب لباس احرام نبود لباس عادی بود بعضی از معممین با عمامه بودند!! و در آن جا آنها را راه داده بودند، می گفتم وقتی که ما در آن جا مشغول عبادت و اینها شدیم، خب فرصتی هم نبود، نیم ساعت یک ساعت حالا من نمی دانم

چقدر فرصت بود، می‌گفت یک مرتبه من دیدم این آقای معمم یک نفر را صدا زد و گفت بیا این جا، یادت باشد وقتی که رفتیم تهران بیا دفترم راجع به فلان موضوع که فراموش کرده بودیم فلان معامله با هم صحبت کنیم!! خب حالا آدم چه می‌فهمد؟ این دو تا را بگذارد در کنار هم چه نتیجه‌ای عائد او می‌شود؟ خیلی چیزها گیر آدم می‌آید، خیلی چیزها می‌آید مکان واحد، بیت الله الحرام کعبه مکرمه، آقا آن جا یاد معامله و دفترش می‌افتد!! این چه حکایتی است؟ این چه قضیه‌ای است؟ چه مسئله‌ای است؟ هان! آن یکی را آدم نگاه می‌کند می‌بیند چه برنامه‌ای بوده، سرشان را به دیوار می‌زندند و های های گریه می‌کردند و اصلا نمی‌فهمیدند مردم دارند به آنها نگاه می‌کنند اصلا حالیشان نبوده قضیه چیست؟ اگر یک روز پرده برافتد و حقایق آشکار شود آن گاه ما می‌بینیم که بسیاری از آن چه را که در جهتی ما دارای قضاوت‌های مختلف بودیم آنها در جای خود نبوده و مسئله چیز دیگری بوده. خلاصه در آن جا جایی است که مثل همین ماه مبارک رمضان در تشبیه آن رحمت خدا آمده و همه را گرفته شما نگاه کنید ببینید وقتی که ماه رمضان می‌آید احساس نمی‌کنید فضا عوض شده؟ اصلا فضا عوض شده انگار آسمان تغییر کرده، انگار حال و هواها عوض می‌شود مسائل تغییر می‌کند، احساس نمی‌کنید؟ این همان است، همان رحمت خدایی است که می‌آید و همه موانع را کنار می‌زند و همه معذات را برای بنده ایجاد می‌کند، می‌گوید اگر تا الان می‌خواستی زور بزنی، الان ما داریم زور می‌زنیم اگر تا الان می‌خواستی تحمل کنی و تحمیل بر خود کنی الان خود به خود ما تو را داریم راه می‌اندازیم و جلو می‌بریم تو هم پایت را از روی ترمز بردار ببین که با چه سرعتی داری حرکت می‌کنی.

لذا در این ماه بزرگان توصیه داشتند به مراقبه بسیار زیاد، مقصود از مراقبه تصحیح افکار و تصحیح گفتار و تصحیح کردار است، در این سه مطلب، و خب البته در آن تصحیح افکار مسائل بالاتری هست: تصحیح سر، تصحیح سرمستتر، آنها دیگر مربوط به ما نیست، آنها مربوط به دیگران است، همین قدر در این ماه افکار را تصحیح کنیم، افکار را از آن چه که تا به حال بود یک قدری تغییر بدهیم که هر چه هست به این افکار برمی‌گردد، زود قضاوت نکنیم، زود گناه را به گردن دیگری نیاندازیم، زود از خود دفع ناملایم و به دیگری بستن نکنیم، حسن ظن را نسبت به برادران ایمانی خود تقویت کنیم، جای خالی برای خلاف آن چه که متوقع است در دل خود قرار بدهیم، این چیست؟ این تصحیح افکار است، در گفتار هم مواظبت داشته باشیم، هر حرفی را نگوئیم هر چیزی را به زبان نیاوریم و بدانیم بعضی از آن چیزهایی را که به زبان می‌آوریم عقبات او به طول خواهد کشید و تبعات او استمرار خواهد یافت.

مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه می فرمودند دروغ و تهمت و غیبت حرام است ولی هر راست هم که واجب نیست آدم هر چه را بگوید، دروغ نباید بگوید ولی حالا راست را باید گفت؟ واجب است؟ نه، خب واجب نیست، لازم نیست، خیلی از چیزهای راست هست که شما نمی گویند، شما هر چه که در منزل می گذرد می آید به دوستانتان بگویید؟ یکی از آن را هم نمی گویند، لذا انسان باید سعی کند که سخنی را که می گوید ضروری باشد و مفید باشد و به درد بخورد، به درد بخورد، و همین طور خب در کردار هم که بایست این مسئله مورد توجه قرار بگیرد هر چه می توانیم سعی کنیم که از فرصت های این ماه استفاده کنیم و آن چه که موجب جلب رحمت است فراهم کنیم و آن چه که مانع از ورود ملائکه است بپرهیزیم و بر حذر باشیم.

اول چیزی که در این ماه باید رعایت بشود مسئله غذا و تغذیه است البته خب این در همه موارد باید مورد توجه قرار بگیرد منتهی در این ماه باید بیشتر توجه کرد، ببینید دو تا وعده خدا در اختیار ما گذاشته یکی افطار و یکی سحری، حالا حتما باید هر دو را به نحو اکمل به جا بیاوریم؟ کی گفته؟ کی گفته که باید سحری و افطار را آن چنان خورد که انسان نتواند نفس بکشد؟ به خاطر این که یک چند ساعتی بین آن فاصله است، بالاخره شکم هم اندازه دارد، حجم شکم، فعالیت شکم، جهاز هاضمه، اینها همه حساب و کتاب دارد، غذای زیاد خوردن چه فایده ای دارد؟ جز سنگینی چه فایده دارد؟ و به قول بزرگان انسان مرکب غذا خواهد شد نه غذا مرکب انسان بشود، یعنی حمال است، می کشد از این طرف به آن طرف، تا حالا سبزی و گوشت و پنیر و برنج و فلان در دکان عطاری بوده حالا در دکان بنده از این طرف به آن طرف دارد می رود، فقط جایش عوض شده، مگر مجبور هستیم؟ هر چیزی حساب دارد، انسان نه آن مقداری باید بخورد که موجب ضعف او بشود و خود آن ضعف او را از توان ببرد و حالت نشاط را از او سلب کند، نه، این هم صحیح نیست، این هم درست نیست، هم به بدن و سلامتی او ضرر وارد می شود و هم همین پرداختن به این ضعف موجب بشود که نفس نتواند نسبت به آن مسائل معنوی آمادگی و استعداد جذب را داشته باشد، این غلط است.

در موقع افطار شما باید این مسئله را در نظر داشته باشید که بسیاری از نعمتها و رحمتهای خدا مربوط به شبهای ماه رمضان است و اگر انسان بخواهد به نحوی این افطار را بخورد که این غذا بر او غلبه کند و بر او حکومت کند و فکر او را بگیرد و مشغول به خود بکند، خب چطور می تواند از نعمتها و رحمتهای الهی در شب بهره مند بشود؟ اینها با هم جمع نمی شوند.

در شب و موقع افطار باید انسان مقداری غذا بخورد که ضعف او در روز ترمیم بشود، و دیگر

اضافه بر آن احساس ثقل نکند در معده، در شکم احساس سنگینی نکند، اینها همه غلط است، خوردن آش و نمی دانم شله زردها و این چیزهای سنگین بی فایده که فقط سنگینی دارد برای شکم و فلان هیچ فایده ندارد، هیچی، بلکه باید با غذای سبک رفع ضعف بشود، حالت نشاط را انسان بعد از افطار در خود ببیند، آن وقت این می شود افطار، این می شود آن افطاری که مانع نیست برای مسائل آینده، برای مطالب آینده که تا سحر، تا طلوع آفتاب اینها باید بیاید، اینها باید بیاید، از خوردن چیزهای چرب و شیرین و سرخ کردنی جات و چیزهایی که موجب غلظت خون هست باید پرهیز کنیم، اینها چیزهای خوبی نیست، سرخ کردنی جات و اینهایی که فکر را می گیرد و سنگینی می آورد برای انسان. سبزیجات و میوه جات و آن غذاهایی که دارای نشاسته کمتری هست اینها اشکال ندارد، حالا یک مقداری هم پروتئین و اینها هم باشد عیب ندارد، خوب است و منتهی زیاد نه، دستور همان دستوری است که بزرگان دادند، وقتی که از افطار می خواهید بلند شوید احساس سنگینی نباید بکنید، بکنید کار را خراب کرده اید، احساس سبکی و چه بهتر است که یک مقداری صبر کنید، اول یک آب جوشی، چای ملایمی با دو تا خرما که مستحب هم هست که انسان اول اینها را بخورد، یک مقداری آن حالت جوع فروکش می کند، ترشح معده خنثی بشود، وقتی که آن ترشح خنثی شد، آن اسید معده، آن وقت انسان بیاید یک غذای ملایم بخورد، آن موقع هم معده او آرامش دارد و با کمال سهولت به هضم غذا می پردازد و هم انسان آن ارتباط را حفظ می کند، در جلسات عنوان اگر نظر رفقا باشد عرض کردیم ما، البته باز هم این مسئله خواهد آمد، ارتباط مستقیم بین آن چه را که ما می خوریم و مسائل روحی و معنوی که برای ما حاصل می شود، این یک ارتباط مستقیم دارد، امکان ندارد شما در موقع افطار یک غذای خیلی حسابی بخورید و سنگین و فلان و بعد در شب موفق شوید حالتان را حفظ کنید، امکان ندارد، بخصوص حالا که دیگر شبها هم خیلی کوتاه است و چند ساعت بعد هم دیگر موقع سحری است و موقع اذان صبح که خب طبعا به این قضیه بیشتر باید رسید، در سحری خب انسان باید یک غذای مقوی بخورد البته باز سنگین نباید باشد و بعد از سحری نباید بخوابد این خوابیدن بعد از غذا بسیار مضر است باعث سوء هاضمه می شود، غذا را برمی گرداند در مری می آید و این باعث نفخ می شود و از بین آن دستگاه جهاز هاضمه و بعد هم در طولانی مدت به ناراحتی دیگر مری مبتلا می کند آدم وقتی که بلند می شود احساس خستگی می کند.

بهتر است در بین الطلوعین صائم بیدار باشد یکی دو ساعت بعد از سحری بیدار باشد بعد آن وقت یکی دو ساعت بگیرد بخوابد آن وقت اشکال ندارد که آن حال برای خود طول روز هم باقی بماند و سعی کند که آن حال معنوی برای او حاصل بشود.

امروزه در افطاری‌هایی که داده می‌شود سعی بر این است که تلون الوان مختلفه و غذاها و اطعمه مختلفه بیشتر مورد نظر قرار بگیرد، البته خب اکرام ضیف مستحب است، افطاری دادن مستحب است، ما درباره افطاری خیلی دیدیم روایت زیاد است، حتی به مقداری از خرما هم در روایت داریم کسی که می‌تواند اگر ضیافت کند صائم را، خدا به او چقدر ثواب می‌دهد در صورتی که نداشته باشد، ولی باید در نظر بگیریم که این ماه رمضان یک ماه بیشتر نیست آن را باید مورد توجه قرار بدهیم و به او باید فکر کنیم و از غذاهایی که در مقابل خود می‌بینیم به آن غذاهایی اکتفا کنیم که بتواند این مقصود را تأمین کند، نه این که بخاطر مزه و فلان و...

یکی از رفقا خدا رحمتش کند از دنیا رفته، می‌گفت به اتفاق چند نفر آمدیم قم منزل علامه طباطبایی موقع ظهر بود، پنج شش نفر بودیم و آمده بودیم منزل مرحوم علامه طباطبایی، نماز خواندیم و دیگر بنا بر این شد که ما نهار هم آن جا باشیم، خادم ایشان آمد و سفره پهن کرد و غذا آبگوشت بود، آبگوشت هم به اندازه اهل آن منزل طبخ شده بود، اضافه که نشده بود، اینها سر ظهر رسیده بودند، افرادی که در منزل بودند خب اطلاع نداشتند، خادم آمد و سفره را انداخت و یک ظرف آبگوشتی آورد که شاید مثلا ثلث آن پر بود، بقیه آن همه خالی بود، می‌گفت ما همین طور نگاه کردیم به هم بالاخره تکلیف ما چند نفر با این شکم گرسنه که صدایش می‌رفت این طرف و آن طرف چیه؟ مرحوم علامه هم نشسته بود بی خیال سر سفره و گفتند بفرمایید بفرمایید یکدفعه دیدیم پارچ آبی که آن وسط بود علامه پارچ آب را برداشت همه را خالی کرد در این کاسه، پر شد آمد بالا، همه گفتیم آقا چکار می‌کنی؟ یکی از این معممها بود، سید بود، از منصوبین ما هم بود، خدا بیامرز او را، گفت: چکار می‌کنید؟ همان را می‌خوردیم، ایشان فرمودند به به عجب سلاک راه خدایی!! پس شما غذا را برای مزه می‌خورید؟! غذا را برای مزه‌اش می‌خورید؟! بخورید بابا، برداشتند برای همه کشیدند، نان هم برداشتیم در آن خالی کردیم و خوردیم حالا یکخرده مزه آن تغییر کرد، بابا این که دیگر آسمان به زمین نیامده، این را باید از اینها یاد بگیریم، باید روشمان را از اینها یاد بگیریم، از این افرادی که اینها این طور کردند که رسیدند به آن جا، به آن مطالب و اینها رسیدند.

آن کسی که از ظهر تا شب به فکر این است که خانمش در منزل چه افطاری حالا می‌خواهد جلوی او بگذارد و چه سفره ای می‌خواهد برای او قرار بدهد و چه غذاهایی می‌خواهد بگذارد او که اصلا نمی‌تواند در این مطالب غور کند، در این افلاک سیر کند، در این راهها حرکت کند، در این افق پرواز کند، او که نمی‌تواند. این مسئله مسئله بسیار مهمی است که باید همه ما مد نظر قرار بدهیم و مواظب باشیم که در همه ایام این مسئله باید مورد توجه قرار بگیرد مخصوصا در این ماه که واقعا ماه

عديم النظيرى است و مانند او نيست و بيش از سى روز هم نيست و اين حال و هوا تغيير مى‌کند، همين است ديگر، مشيت خدا همين است، حالا چه مى‌شود کرد؟ چه مصلحتى است که خداوند در بين دوازده ماه فقط يك ماه را ماه رمضان قرار داده نه بيشتر؟ خب آدم گاهى اوقات با خودش فکر مى‌کند: چه اشکال داشت از هر سه ماهى و چهار ماهى يك ماهش ماه رمضان بود؟ سه ماه مى‌گذشت يك ماه، ماه رمضان، سه ماه ديگر مى‌گذشت يك ماه، سه ماه مى‌گذشت ... ولى نه از هر دوازده ماهى يکى از آن ماه رمضان است و همان يك ماه براى تعيين تقدير و مشيت کفايت مى‌کند همان يك ماه کفايت مى‌کند اگر مواظب باشيم، اگر مراقب باشيم، اگر به آن چه که مورد رضای خدا است تن بدهيم و مستقل در رأى و فکر و نظر نباشيم.

مطلب ديگر در ماه مبارک مسئله توجّه به مطالب غير ضرورى است، از مطالب غير ضرورى انسان پرهيز کند اخبار، اخبار مسائل، حوادث، جريانات، اينها چيزهاى است که جلوى نزول فيض و رحمت خدا را مى‌گيرد و وقتى که نازل مى‌شود آن فيض و آن رحمت در قلب مؤمن جايى براى خود نمى‌بيند که در آن جا بيايد و نزول کند مى‌بيند پر است، اين کله پر از خبر است، اين کله پر از حوادث است، اين کله پر از تشنه است و پر از تفرقه است و پر از مسائل مختلف است که البته خب آن را در مراقبه از افکار گفتيم. وقتى که مى‌خواهد بيايد جا ندارد، نمى‌رود، مى‌رود به يکى ديگر مى‌زند، مى‌گويد تو براى من جا قرار ندادى منت تو را هم نمى‌کشيم، هستند افرادى که آنها قابليت براى اين مسئله را دارند، ما مى‌رويم در آن جا نزول اجلال مى‌فرماييم، اين جا ما نمى‌آييم که فکرت را پر کردى، ذهنت را پر کردى از آن چه را که به درد تو نمى‌خورد و مفيد نيست و جا براى آن طرف ديگر نگذاشتى.

منزل دل نيست جاى صحبت اغيار

اغيار نمى‌توانند بيايند. اين جا جاى خدا است جاى عرش الرحمن است، قلب مؤمن عرش الرحمن است، نه جاى خطور، خاطرات جاى او نيست، بله براى آن افرادى که بايد به بعضى از مسائل پردازند تکليف آنها فرق مى‌کند، ما نبايد بر خودمان تکليف اضافه کنيم و تصور کنيم که تکليف ما اين است، بکنيم از دستمان رفته است، خدا منت کسى را نمى‌کشد، ناز کسى را هم نمى‌خرد ما در مقام نياز هستيم يک ي اضافه داريم، آن طرف در مقام ناز است ي ندارد، ما نيازيم او ناز است حالا ما آمديم جايمان را عوض کرديم ما شديد ناز و او را نيازمند خودمان کرده ايم، اين که نمى‌شود اين که درست نيست آن مى‌گويد نه آقا جان هر چيز بايد در جاى خودش باشد ما در مرتبه خود و در مقام عز هستيم، در مقام کبريائيت هستيم، شما در مقام عبوديت هستيد در مقام مخلوقيت

هستید، در مقام مسکنت و فقر هستید و هر چه این مسکنت و فقر شما بیشتر باشد دلالت بر علو رتبه شما می کند، نه دنو رتبه.

ما خیال می کنیم در مقام ناز هستیم و داریم برای خدا ناز می کنیم خدایا ما برای تو این جوری کردیم، خدا ما برای تو این جوری کردیم، خدایا ما تبلیغ دین تو را کردیم، نکن، برو در خانه ات بگیر بنشین، خدایا ما آمدیم نمی دانم این کارها را انجام دادیم، خب نکن، نکن، خدایا ما آمدیم رفع حاجت فلان مؤمن را کردیم، خب از فردا نکن که منت آن را سر خدا بگذاری، خدایا ما آمدیم برای تو نماز خواندیم، پنج میلیارد نماز نمی خوانند تو هم یکی روی آن بشوند پنج میلیارد و یکی خدایا ما آمدیم بلند شدیم نماز شب خواندیم، اوه این همه گرفتند خوابیدند تو هم بگیر خواب، یک ذره از ما کم می شود؟ اگر کم شد آن وقت بلند شو ناز کن، اگر کم شد بلند شو ناز کن، از مرتبه کم می شود؟ از مقام علی العرش استوی ما کم می شود؟ از مقام مالک یوم الدین ما کم می شود؟ از مقام له ملک السموات و الارض کم می شود؟ اگر کم شد خب بلند شو برای ما یک مقداری نماز بخوان و ما نگاه می کنیم یکخرده به خودمان ببالیم که این بنده ما بلند شده نماز خوانده.

بله اینها همه اینها مقام ناز است، ناز به ما نیامده به ما نیاز آمده، به ما فقر آمده، نیاز آمده من تعجب می کنم از آن افرادی که می شنوم کاری انجام می دهند بعد می آیند به رخ آدم می کشند اصلا تعجب می کنم خنده ام می گیرد، که چطور یک نفر یک کاری انجام بدهد بعد بیاید بگوید آقا ما این کار را انجام دادیم، خب نکن، خب چرا به من داری می گویی، اگر برای خدا کردی خب بروید به او بگویید چرا به من می گویید؟ اگر برای من کردید صد سال نکنید! برای چه می گویی؟ اینها مال چیست؟ اینها مال این است که ما آمدیم آن ی را برداشتیم در حالی که باید ی را بگذاریم، ی نیاز باید باشد. نیاز یعنی احتیاج، یعنی فقر، یعنی مسکنت، یعنی گدایی، این اشعار حاج میرزا حبیب را بخوانید ببیند چه دارد می گوید:

من گدا من گدا من گدایم

به به مرحوم آقا رضوان الله علیه یکی برای ایشان اینها را می خواند و ایشان هم همین طور اشک می ریختند اشعار حاج میرزا حبیب، خدا رحمتش کند، اینها بردند، اینها بردند، اینهایی که آمدند گدایی و فقر را در این دنیا با وجودشان حس کردند، هان، نه این کسی که کله را این جوری می کند شق و رق راه می افتد انگار... چه خبر است؟ بنشین بابا، فیزی بکنند عین پف به زمین چسبیدیم، حالا خیال می کنیم ملک و ملکوت و کهکشان در اختیار ماست

من گدا من گدا من گدایم

امیرالمؤمنین علیه السلام در آن مناجاتشان در مسجد کوفه چه می فرماید؟ الهی انت الغنی و انا الفقیر فهل یرحم الفقیر الا الغنی، آنها معنای این عبودیت را فهمیدند و به کنه معنای نیاز رسیدند و به واقع آن رسیدند و رستند و فزت و رب الکعبه گفتند، آنها رسیدند.

هر چه بتوانیم در این ماه از ارتباطات غیر ضروری پرهیز کنیم، ارتباطات، یک ماه بیاییم تجربه کنیم ببینیم چیزی عوض می شود یا نه؟ همین موبایلهای لعن الله علیه و علیهم! دنیا و زندگی را برده، البته موارد استفاده خوب هم دارد حالا گاهی از صد تا دو مورد، نود و هشتای آن بیخود است، همه چیز انسان را، ذکر و فکر و همه چیز را برداشته برده، واقعا این دیگر یک چیزی است که انسان احساس می کند که محکوم آن صنعت شده است، نه حاکم آن.

دیروز ما در یک مجلس ختمی در تهران شرکت کردیم در مسجد آقای آقا شیخ محمد، ایشان داشتند وعظ می کردند، صحبت می کردند، چقدر حرفهای خوب، حرفهای عالی، بسیار بسیار حرفهای مذکر و منبّه، که شنیدیم که بعضی از آقایان و اعلام و صاحب عزای مجلس فرموده بودند که من تا به حال منبری به این متقنی و محکمی و پرمطلبی و استقامت نشنیده ام، همین، همین مطالبی که باید در این مناسبات باید گفت و کسی نمی گوید، همین مطالب همین مطالب، آقا یک موبایلی زنگ می زند برمی دارد از این طرف حالا خجالت هم نمی کشد آخر بی فرهنگ، بی فرهنگ اگر جای دیگر هم می رفتی موبایلت را می بردی؟ دم در از تو نمی گرفتند؟ چقدر باید یک شخصی بی ادب و بی تربیت و نفهم باشد که وقتی یک منبری دارد صحبت می کند موبایلش زنگ بزند و بعد هم هی شروع کند به حرف زدن!! حالا نزنند در سرش بلکه شروع کند به حرف زدن، دوباره زنگ می زند، دوباره یکی از آن طرف، یکی از آن طرف، این فرهنگ ما است، این ثقافت ما است، کجای آن ادب است؟ کجای آن احترام است؟ این بی احترامی و اهانت به حق دیگران است، دیگران می خواهند مطلب بفهمند، می خواهند مطلب بشنوند، حواستشان را جمع کردند، افرادی که در این جا آمده اند بیکار نبودند و از خانه خودشان فرار نکرده اند، آمده اند که مطلب بشنوند، مسئله بفهمند، یک آدم بی تربیتی موبایلش زنگ می زند شروع می کند به حرف زدن همه اذهان متشتت می شود، رشته صحبت از دست متکلم درمی آید.

مرحوم قاضی رضوان الله علیه داشتند عصر جمعه صحبت می کردند می فرمودند برای انسان حتی یک صدایی که می شنود ضرر دارد، همین که داشتند صحبت می کرد از توی کوچه یکدفعه صدای تق آمد حالا یکی یک چیزی زده بود یا به دری چیزی زده بود گفت ببینید، ببینید این ضرر دارد همین صدا، صدا است ولی انسان در شرایطی است که از هر چیزی بیشتر احتیاج به سکوت

دارد، به آرامش دارد، یک دفعه می‌بینی صدای تق آمد همه چیز به هم ریخت، تشویش می‌آید بر انسان حاکم می‌شود، دیگر یک چیز دیگر می‌شود، دیگر یک وضع دیگر می‌شود، این دیگر او نیست، این دیگر او نیست، این یک ربع دیگر نیست، نیم ساعت بعد دیگر آن نیست.

و کسی هم نیست که تذکر بدهد، من نمی‌دانم چرا این مسائل را نمی‌گویند؟ چرا در مساجد، در این حسینیه‌ها در بالای منبرها نمی‌آیند، نمی‌گویند، یک فرهنگ را صحیح کنند و درست کنند و استفاده آن را استفاده صحیح کنند لذا ما در امسال بخاطر این که مسائل گذشته پیدا نشود خدمت رفقا عرض کردیم که از این به بعد چه در مجالس شبهای ماه مبارک یا در مجالس اعیاد صبح‌ها یا در مجالس عصرهای جمعه یا در مجالس عنوان یا هر مجلس عمومی دیگر به طور کلی آوردن موبایل ممنوع است، ولو خاموش ممنوع است و کسی که موبایل بیاورد متمرّد تلقی خواهد شد چون به نظر می‌رسد که آن اهمیت مطلب شاید برای بعضی‌ها جا نیفتاده باشد و آن من احساس می‌کنم که در این مجالس گاهی از اوقات که یک همچین مورد نامناسبی پیش می‌آید همه متأثر می‌شوند افرادی که هستند متأثر می‌شوند، خب نمی‌خواهند برخورد کنند بالاخره یک شخصی یک سنی از او گذشته بالاخره خب این خودش باید بداند، باید متوجه بشود که اضرار دیگری حرام است، حرام است شرعاً، اگر شما بیایید و کاری انجام بدهید که شخص دیگر ناراحت بشود این حرام است، خب آقا جان اگر شما این قدر برای تو آن صحبت با مخدره مکرمه علیا حضرت لازم است مجبور نیستی بیایی در این مجلس یا اگر فرض کنید که فلان اشتغالت این قدر مهم است که حتماً باید ارتباط مستقیم داشته باشید کی شما را دعوت کرده؟ چه الزامی هست؟ چطور در وقت‌های دیگر که اوقات انس و چه عرض کنم هست موبایل در کنارتان نیست؟ این قدر این مجالس آبکی شده و اهمیت آن از بین رفته که به اندازه کمترین آنها برایش ارزش و بها داده نمی‌شود خب از جهت این که رفقا خودشان نسبت به این مسئله آگاهی دارند نسبت به رفقا عرض بنده نیست اما نسبت به افرادی که خب توجه ندارند و اینها ممکن است که باعث اختلال بشوند اگر از رفقا کسی را مشاهده کرد به آن شخص تذکر بدهد که از مجلس خارج بشود.

هر چه ما بتوانیم ذهن خود را بیشتر متوجه اصل مطلب کنیم و از حواشی بزنیم برده ایم، یکی از مطالبی که ما سابقاً نسبت به مرحوم آقا ایراد می‌گرفتیم همین مسئله تسجیل صحبت‌های ایشان با دستگاه ضبط صوت بود خب مرحوم آقا رضوان الله علیه مخالف بودند آن زمانهای سابق ما در ذهنمان این نکته بود و این مسئله بود که این ضبط کردن خب چه اشکالی دارد؟ صدا ضبط بشود، بماند مثل این که الان هست دیگر الان ضبط‌هایی که هست و صدا را ضبط می‌کنند، گاهی اوقات

انسان چیزی را فراموش می‌کند مراجعه می‌کند خب این چه دلیلی دارد بعد متوجه شدیم که منظور ایشان از این ضبط نه خود ضبط صدا بلکه انحراف و اشتغال ذهن بوده به مسائل جانبی، نه فقط خود ضبط یعنی آمدن و خلاصه این آن اصل مطلب را کنار گذاشتن و ذهن مشغول مسائل دیگر شدن مشغول جوانب و حواشی شدن و الا اگر فرض کنید که این ضبط یک گوشه باشد و کسی هم متوجه نشود، البته این دستگاههایی که فعلا هست این مطالب را حل کرده، ولی آن موقع مثلا دستگاههای ضبط بزرگ بود مورد توجه بود، عمومی نبود، کم بود، مثلا اگر می‌آوردند ضبط می‌کردند برای افراد یک دیدگاه دیگری داشت، آن زمانها را آنهایی که سنی دارند خب یادشان است، خب امروزه مسائل خیلی بدیهی و پیش پا افتاده است ولی آن زمانها اگر می‌آوردند یک کسی کیفی دستش بود همه نگاهش می‌کردند که حالا چی آن لا گذاشته، می‌خواهد چکار کند، خیلی مهم بود، خیلی قضیه غیرعادی می‌نمود، و تمام فکر ایشان و بزرگان به طور کلی در این گونه مجالس حذف زوائد و حواشی و پرداختن به آن اصل و متن بود. الان ما در مجالسی که نگاه می‌کنیم فرض کنید که یک خطیبی دارد صحبت می‌کند مثلا شخصی دارد روضه می‌خواند یکی از این دوربینهای یک متری برمی‌دارند و دو نفر این طرف و سه تا آن طرف و بچرخ به آن طرف و ... این دیگر چیزی برای کسی باقی نمی‌گذارد، یا مثلا یکی آن طرف یکی این طرف یکی از بالا بگیر یکی از زیرش بگیر یکی از آن دمش بگیر خب این دیگر اصل تبدیل به حواشی می‌شود، به زوائد می‌شود.

بنده در یک مجلسی رفته بودم سابقا عصر عاشورا بود در تهران منزل یکی از آقایان فوت کرده خدا رحمت کند آدم خوبی بود ولی خب بعضی‌ها توجه ندارند، التفات ندارند به این مطالب، خیلی از آقایان نشستند بودند، افراد نشستند بودند، علما نشستند بودند، ما که آمدیم یک گوشه در آن طرف نشستیم، آن منبری هم روضه می‌خواند اتفاقا روضه قشنگی هم می‌خواند باحال بود روضه او روضه با حالی بود خود او معلوم بود که خودش هم متغیر بود تحت تأثیر قرار گرفته بود، منقلب بود، همین که داشت این روضه می‌خواند، روضه وداع را داشت می‌خواند، حضرت زینب سلام الله علیها و اینها، یک دفعه دیدیم یک آقای آمد یکی از این چیزها چیست اسمش از این دوربین‌های این قدری گذاشته روی شانه‌اش از کنار آمد آمد وسط، یکی یکی روی کله این، روی کله آن، ببر جلو بیاور عقب، بزن عقب، بعد سراغ آن یکی، بعد آن هم سرش را بلند می‌کرد که ما هم هستیم، و بله نفر آن یکی می‌شد و آن یکی می‌شد، هیچی آقا، مجلس را به هم زد و مردم را از آن حال و هوا درآورد و همه را چنان یخ کرد و ... آخر آقا جان قربانت بگردم، فدایت شوم، آخر چقدر بگوییم روضه امام حسین ارزش دارد، احترام دارد، آخر این جا بازار مس گرها نیست، این جا فرض کن که

تئاتر و لاله زار نیست، دارند روضه عصر عاشورا را می‌خوانند، آخر عکسبردای چه مرگتان است، آخر دیگر این چه بازی است؟ می‌خواهید عکس بیاندازید خب بلند شوید بروید یک مجلس دیگر تشکیل بدهید آقا، یک مجلس خنده شوخی، مجلس تفننی، عکس هم بیاندازید به جایی هم بر نمی‌خورد، آخر چرا امام حسین را می‌کشید وسط؟ بعد این بلا را سرش درمی‌آورید؟ مظلومیت امام حسین این است که گیر من و شما افتاده، نه این که شمر و یزیدی بوده، و بعد هم آن بلاها، مظلومیت امام حسین این است که افرادی که مدعی پرچم داری او هستند کمر او را می‌شکنند، این مظلومیت او است، بر خلاف مبانی او حکم می‌رانند برخلاف مرام او حرکت می‌کنند از او به عنوان سکوی پرش و رفعت و منیت خود استفاده می‌کنند، این مظلومیت امام حسین است، اما وقتی که شما از آن طرف نگاه می‌کنید می‌بینید بزرگان وقتی که جلسه روضه می‌گرفتند، می‌گفتند روضه ما بین الطلوعین است جا هم محدود است هر کسی می‌خواهد بیاید زودتر بیاید، بیش از این هم ما گنجایش نداریم، عکس و عکسبرداری و این خزعبلات اینها هم در این جا راه ندارد، دکور و دکوربازی و فلان و پرچم بازی و خوش آمدید و تشریف فرمایی آقای فلان و چه می‌کنیم و بالای منبر آقایانی که وارد می‌شوند یکی یکی اسم می‌بریم این ها نیست، هان، اینها نیست، فقط روضه است، فقط اسم امام است، فقط اسم خدا است، فقط حدیث است، فقط ذکر مصیبت است، فقط یاد و ا حیاء ذکر است، همین و السلام، آن وقت چقدر این تأثیر دارد؟ این چقدر می‌تواند مؤثر باشد؟ چقدر می‌تواند در روح انسان اثر بگذارد؟ و انسان وقتی که خارج می‌شود احساس کند؟

لذا من چندی پیش به رفقا می‌گفتم افرادی که در آبدارخانه کار می‌کنند، اینها در وقتی که منبری صحبت می‌کند باید بیایند گوش بدهند، این طور نباشد که تصور بکنند که نه آن حساب و کتاب جدایی دارد برای خودمان و منبری هم برای خودش می‌گوید و مخاطب منبری مجلس و افراد هستند، نخیر، همه باید بفهمند که منبری امروز چه تحویل داد، آن کسی که در جای دیگر کار می‌کند کارش به جای خود، مأجور، محفوظ، ولی مهمتر از آن فهم است مهمتر از آن ادراک است، مهمتر از آن رسیدن به مطالب و مبانی است آن مهمتر است.

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند وقتی که ذاکر شروع می‌کند همه دست از کار بکشند بنشینند گوش بدهند کسی صحبت نکند کسی حرف نزند، این مطالب مال همه است، این معلوم می‌شود کسی که دنبال فهم است دکور نمی‌خواهد بسازد، دکور نمی‌خواهد درست کند، آن تشکیلات برای خودش بزنند و هر چه می‌خواهند حرف بزنند و رونق و هر چه هم صدا بیشتر باشد بهتر است دیگر، هر چه صدا بیشتر باشد می‌گویند منزل آقا صدایش بیشتر است، رونق آن بیشتر است، سر و صدا

بیشتر است، این بهتر است، منبری بیچاره هم این جا برای خودش حلقومش را پاره کند، نه این غلط است همه باید استفاده کنند همه باید توجه کنند، بعد به جای خود هر کسی بیاید وظیفه خودش را انجام بدهد، این می شود آن مجلسی که مجلس مورد نظر است و مورد توجه است نه سری نه صدایی نه فلانی نه پرچمی نه اعلانی نه چیزی.

ماه مبارک ماهی است که باید انسان این نکات را در نظر بگیرد یعنی در کیفیت غذا در کیفیت ارتباطات در کیفیت گفتار در کیفیت رفتار و در کیفیت تنظیم امور به نحوی باید باشد که در راستای تحصیل آن هدف که عبارت است از فتح ابواب ملکوت، باز شدن درهای عالم غیب، انشراح صدر و تغیر و تبدل نظام انسان، اینها را انسان کاملا بتواند احساس کند و در آن راستا بایستی که این مطالب قرار بگیرد.

خب البته این مطالبی بود که رفقا می دانند و می دانستند و صرفا از باب تذکر و قرار بود بر این که قبل از ماه مبارک خب ما مجلسی داشته باشیم در همان سلسله مطالبی که مربوط به مباحث عنوان بصری است ولی فرصت دست نداد گفتیم حالا که شب اول است و شاید در سه یا چهار شب آینده بنده نتوانم خدمت رفقا باشم، چون قصد تشریفی دارم، انشاءالله بعد از تشریف اگر خدا بخواهد لولا البداء، انشاءالله را باید محکم بگوییم که انشاءالله بایست - مخصوصا در این مواقع که خیلی زمینه برای بدا خیلی زیاد است - باید انشاءالله را خیلی درست گفت از روی واقع باید گفت انشاءالله به مطالبی که در سنوات گذشته مورد بحث قرار گرفته بود که همان شرح حدیث شرح دعای ابوحمزه ثمالی که واقعا این دریا را هر قدر که ما در او غور کنیم باز می بینیم در کنار ساحل هستیم و در کنار ساحل داریم قدم می زنیم. والله قسم می خورم که من نسبت به این دعای ابوحمزه نظرم این است و همین طور سخن از روی گزاف نمی گویم که هر چه من در بعضی از فقرات آن بخصوص در بعضی از فقراتش که هنوز نتوانستم برسم اعتراف می کنم. یعنی سایر فقراتش هم همین طور ما کجا امام سجاد کجا؟ ولی خب حتی به اندازه فهم خودمان، به اندازه ظرفیت خودمان نتوانستم خودم را قانع کنم که این همان چیزی است که می توانم، باز می بینم یک دریچه دیگری است اصلا می مانم و نمی توانم دیگر جلو بروم، چه اقیانوس هایی از معارف در اختیار ما گذاشتند.

امیدواریم به برکت این ماه و به برکت انفاس پاکان این درگاه و به برکت صاحب این ماه که خود حضرت سجاد علیه السلام است خداوند بر ما منت بگذارد و نیاز ما را مورد عنایت خودش قرار بدهد. رسول خدا می فرمود الفقر فخری فقر و نیاز افتخار من است یعنی ای مردمی که در کله شما هزار تا از انانیت و تفرعن و از مطالب پوچ و از مسائل خلاف و کثرات گرفته و بوی تعفن آن

تا به کجا دارد می‌رسد بیایید به من نگاه کنید که من دارم افتخار می‌کنم، من افتخار دارم می‌کنم، در جایی که شما به چیزهای دیگر دارید افتخار می‌کنید من دارم افتخار می‌کنم که ندارم، افتخار می‌کنم که هیچ هستم، افتخار می‌کنم که این هیچی را فهمیدم و شما نفهمیدید، و اگر می‌فهمیدید شما هم مثل من بودید، شما نفهمیدید که خودتان را بدبخت کردید، خودتان را بیچاره کردید و خودتان را گرفتار این کثرات و دنیا کردید و به اسم خدا آمدید در مقابل خدا قد علم کردید، شما نفهمیدید اگر می‌فهمیدید شما هم راهتان را تغییر می‌دادید و افکارتان را این قدر گمراه نمی‌کردید. الفقر فخری الان فقر افتخار من است، افتخار من این است که من احساس صفر بودن می‌کنم و احساس نیستی در قبال هستی مطلق می‌کنم و احساس بوار و فنا در قبال بقا و فنا می‌کنم امیدواریم خداوند متعال به برکت پاکان درگاهش و اولیاء گرامش و صالحین از بندگانش یک نظر لطفی هم به همه ما بکند و این ماه مبارک را ماه تذکر ما قرار دهد و خدای نکرده ماهی قرار ندهد که پس از گذشت آن ماه ببینیم که مسئله فرقی نکرده و تغییری پیدا نشده و خدای نکرده مشمول آن کلام رسول خدا قرار نگیریم انشاءالله.